

جمع‌بندی کتاب

«دلایل شکل‌گیری کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری»

نتیجه‌گیری رسیدگی کمیسیون بر روی اولین شکایت

پیش از هر چیز باید یادآور شد که کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری بر اساس اصل پنجم (که اعضای این کمیسیون به «احیا» پیشنهاد داد) ایجاد شده است تا به شکل کلکتیو (گروهی) به شکایات رسیدگی نماید. اصل یا مولفه‌ی پنجم که ما به چهار مولفه‌ی دیگر «احیا» اضافه کردیم به قرار زیر است:

«اصلی است که اختلاف ما را با "گرایش مارکسیست‌های انقلابی" تعریف می‌کند. ما بر این اعتقاد هستیم که کلیه‌ی روابط اداری - اجتماعی در جامعه‌ی سرمایه‌داری بر پایه‌ی روابط بوروکراتیک استوار است و متأسفانه هرگونه سازماندهی درون طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی بورژوازی هم متأثر از همین روابط بوروکراتیک است. به عبارت دیگر، درون جامعه‌ی بورژوازی شرایطی ایجاد می‌کند تا بوروکراسی به موازات سازماندهی درون طبقه‌ی کارگر به پیش رود؛ حتی در زمانی که این سازماندهی در مراحل بسیار ابتدایی و پیش

از هرگونه امکان مبارزات سراسری و انقلابی قرار داشته باشد، باز هم بوروکراسی به اشکال مختلف حضور خود را بر کارگران مبارز تحمیل می‌کند. حقیقت اما این است که با این بوروکراسی می‌توان بطور آگاهانه مبارزه کرد و از ابتدا همواره نسبت به وجود آن حساسیت نشان داد. به عبارت دیگر، مبارزه با بوروکراسی را باید بخشی از فرهنگ انقلابی طبقه‌ی کارگر ساخت تا همواره به موازات مبارزات طبقاتی خود، جهت برچیدن کل نظام سرمایه‌داری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، بوروکراسی بورژوایی را نیز از فرهنگ جامعه و طبقه‌ی کارگر زدوده و جامعه را از این انگل فرهنگی که اغلب با تاروپود کل جامعه حتی پیشروترین کارگران پیوند خورده است پاک نماییم.

ما در «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» ضمن اعتقاد به لزوم مبارزه با بوروکراسی به روش‌های فوق، بر پایه‌ی پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی به ضرورت ساختن این کمیسیون رسیده‌ایم. ما معتقدیم که در مسیر مبارزه‌ی طبقاتی، کارگران نیاز دارند که در درون هر سازمان انقلابی خود، حضور عینی و فعال داشته باشند، زیرا مبارزه با بوروکراسی درون جنبش کارگری تنها با رعایت و اجرای دموکراسی کارگری میسر است. حضور فعال و آگاه کارگران در امور تشکیلاتی سازمان‌های خود، آنان را با واقعیات تلخ موجود درون این سازمان‌ها آشنا ساخته و در نتیجه در هر مقطعی می‌توانند با اعمال دموکراسی کارگری تمام قدرت را در دست تعداد معدودی محدود نکرده و با توسل به نقد انتقادی-انقلابی، عمق و گستردگی بوروکراسی درون سازمان‌های انقلابی و فعال خود را به بهترین نحو ممکن مهار کنند. باید همواره به خاطر سپرد که انفعال از

حضور فعال در صحنه فعالیت های سیاسی یک سازمان، آن سازمان را هر چند انقلابی باشد، از سانترالیزم دموکراتیک تشکیلات کارگری به سوی سانترالیزم بوروکراتیک آن سوق می دهد و رهبران و کادرهای بالای آن را به نخبگانی تبدیل می کند که خود را باهوش تر و با استعدادتر از سایر کارگران می بینند و تصور می کنند که با کارگرانی از نظر سیاسی «نادان» و «غیرفعال» سروکار دارند. نقد بوروکراسی دقیقاً از پایین و علیه نخبه‌گرایی است. مداخله نظری و عملی همه پیشروان کارگری که به سرنوشت مبارزات انقلابی کارگری اهمیت می دهند، است که می تواند بوروکراسی را تحت کنترل در آورده و به حداقل ممکن برساند.

ما ضمن اینکه از چهار مولفه‌ی «احیای مارکسیستی» پشتیبانی کرده بودیم، در اینجا لزوم ایجاد برخی تغییرات و افزودن اصل پنجم را نیز ضروری تشخیص می‌دهیم. اصل پنجم در رابطه مستقیم با تشکیل همین کمیسیون است. کار این کمیسیون یکی، مطرح کردن و به بحث گذاشتن فرهنگ بورژوازی حاکم و بوروکراسی خرده بورژوازی و استالینیستی است که در روابط تشکیلات کارگری انقلابی به هر شکلی بیرون زده و برای فعالیت در آن‌ها ایجاد مانع می‌کند. دیگر، رسیدگی به اجحافات است که از جانب رهبری بر هر یک از اعضا اعمال می‌گردد. این موارد در این کمیسیون مطرح و بحث شده و در صورت داشتن صحت، علیه آن مبارزه می‌شود. به این ترتیب، حریم دموکراسی کارگری در درون یک تشکیلات یا حزب انقلابی به طور مداوم از پایین کنترل شده و از اجحافات رهبری مصون نگاه داشته می‌شود. فرق این کمیسیون با کمیسیون هائی کلاسیک که تا به حال در احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ ساخته شده، فرقی اساسی و ماهوی است و آن این

است که این کمیسیون از افرادی ساخته می‌شود که به آن‌ها از طرف رهبری اجحافاتی صورت گرفته، یعنی نه از کسان بیطرف که در هیچ تشکیلاتی وجود خارجی ندارد. زیرا این افراد به اصطلاح بیطرف، عملاً یا تابع اکثریت درون تشکیلات خود هستند یا تابع اقلیت.

امروز آنچه که درون سازمان‌های تروتسکیستی باعث اختلافات و انشعابات می‌شود، اساساً به علت وجود بوروکراسی است. وجود بوروکراسی عموماً باعث دلسردی و کناری‌گیری کارگرانی می‌شود که ممکن است اساساً بتوانند بسیار فعال عمل کنند، اما به علت برخوردهای بوروکراتیک از بالا این افراد در رهبری کاملاً منفعل شده و از فعالیت سیاسی دست می‌کشند و در نهایت اغلب جز‌نامی از آن‌ها به جای نمی‌ماند.

این کمیسیون فاقد رهبری است و سخنگوی آن هم به شکل دَواری انتخاب می‌شود. رهبری تشکیلات هم در آن نمی‌تواند شرکت کند و افرادی که به سطح رهبری می‌پیوندند باید از این کمیسیون بیرون روند. مسائل در این کمیسیون، تحقیق، بررسی و رسیدگی شده و تصمیمات به اجرا گذاشته می‌شود. به این ترتیب، کمیسیون می‌تواند تعادلی بین پایه‌ها و رهبری برقرار کند. وجود این کمیسیون به ویژه زمانی مؤثر است که «سانترالیزم دموکراتیک» به طور اصولی از جانب رهبری رعایت نگردد. این بند، ضرورتی برای حفظ اهداف چهار مولفه در «احیای مارکسیستی» به ویژه بخش دموکراسی کارگری آن می‌باشد.»

اولین مورد شکایتی که در این کمیسیون بررسی شده، مربوط به دلایل بیرون آمدن از «احیاء» و انشعاب از «گرایش» چهار تن از اعضای گرایش مارکسیست‌های انقلابی است.

بنا به تشخیص این «کمیسئون»، این شکایت دارای چهار بخش است: بخش اول را که مربوط به رفیق ناصر می‌شود «کمیسئون» پیش از این به طور کامل رسیدگی کرده و آن را به طور خصوصی برای اعضای احیای مارکسیستی فرستاد. با این وجود، در اینجا ما مجبور شدیم تا برای روشن شدن مسأله اصلی، یعنی وجود بوروکراسی درون تشکیلات مازیار رازی و تأثیر آن بر رفیق ناصر احمدی، بار دیگر به وضعیت این رفیق درون آن تشکیلات پردازیم و درس‌های لازم را بگیریم، زیرا این بار روی ما به طرف کل طبقه‌ی کارگر ایران است و امیدواریم که این نوشته مورد توجه تمام نیروهای انقلابی که هدف نهایی خود را برچیدن نظام سرمایه‌داری و برپایی انقلاب کارگری سوسیالیستی قرار داده‌اند، واقع‌گردد. بخش دوم هم در مورد دلایل بیرون آمدن سه رفیق دیگر و جمع‌بندی نظری از شرایط حاکم بر تشکیلات مازیار رازی است.

بخش سوم نیز در مورد قسمت دوم بحث رفیق یاشار آذری در مورد بوروکراسی است که در جلسه احیای مارکسیستی ارائه کرد و بحث‌هایی که در فیسبوک او درگرفت.

بخش چهارم و پایانی در مورد جلسه خصوصی با مازیار رازی و مراد شیرین می‌باشد.

جمع‌بندی کمیسئون درباره‌ی مورد رفیق ناصر احمدی: تشخیص این کمیسئون در باره‌ی رفتاری که نسبت به رفیق ناصر احمدی در احیای مارکسیستی از طرف اعضای گرایش مارکسیست‌های انقلابی شد، چیزی جز اجحافات بوروکراتیک و توهین به شخصیت انسانی یک فرد مؤثر و علاقمند به اهداف احیای مارکسیستی نبود. برخوردهای اعضای گرایش

مارکسیست‌های انقلابی به رفیق ناصر احمدی ناشی از تحلیل و نتیجه‌گیری لحظه‌ای مازیار رازی و بعد از او هم دارودسته اش است. اعضای گرایش مارکسیست‌های انقلابی سال‌های زیادی بود که در جلسات درونی به خاطر اعتماد به شخص مازیار رازی بر پایه‌ی روابط محفلی او با تک تک اعضا، اغلب انتقادات خود را خورده و در جلسات بیان نمی‌کردند و اگر هم رفیقی اینجا یا آنجا در جلسات انتقادی می‌کرد، بقیه گوش شنوا نداشتند. وقتی رفیق ناصر احمدی به گروه پیوست، افرادی مانند علیرضا بیانی و مازیار رازی را که با او کار می‌کردند، تحت فشار گذاشت، زیرا اغلب عقاید آن‌ها را زیر سؤال می‌برد و از آن بدتر اینکه تا جواب نمی‌گرفت، موضع را رها نمی‌کرد! این امر باعث شد که شورای رهبری، رفیق ناصر احمدی را موی دماغ خود احساس کند و به همین دلیل همواره او را در حد «عضو مشورتی» باقی گذاشت ولی خواهان اخراج این رفیق نبود، زیرا از نظر مالی کمک بزرگی بود و به هر حال حضورش به تعداد جمع کمک می‌کرد. عاقبت، در جلسه چهار نفره‌ای که با حضور مازیار رازی و رفقا سارا قاضی، سعید صادقی و ناصر احمدی شکل گرفت، در مقطعی از بحث‌ها، رفیق سارا حرف‌های مازیار را که پشت سرش زده بود، تکرار می‌کند و مازیار به سرعت حرف او را قطع کرده و چنین موردی را انکار می‌کند. در اینجا، رفیق ناصر می‌گوید: «رفیق مازیار این شما نبودید که به خود من گفتید که رفیق سارا که هیچ کاری نمی‌کند و...» این افشاگری رفیق ناصر برای مازیار رازی گران تمام شد و همانجا به جلسه خاتمه داده و اعلام می‌کند که رفقا سارا و سعید می‌توانند به «احیا» باز گردند ولی در مورد رفیق ناصر می‌گوید که باید با بقیه مشورت کند. در حالی

که همانجا کاملاً آشکار بود که مازیار رازی با وضعیتی مواجه شده بود که در گذشته سابقه نداشت.

در نتیجه، مازیار رازی از ورود رفیق ناصر احمدی به «احیا» به این دلیل جلوگیری می‌کند که می‌بیند این رفیق مانند بقیه ضوابط محفلی را رعایت نمی‌کند و می‌تواند حقایقی را در جلسات مطرح کند که در عرف محفلی «گرایش» رفقا پیش از این بازگو نمی‌کردند. لذا رفیق ناصر احمدی که با میل خود برای چند جلسه از «احیا» بیرون آمده بود را با زدن نسبت های ناروا به منظور خورد کردن شخصیت انسانی و سیاسی او و «دلیل» داشتن برای جلوگیری از ورود مجددش، از احیای مارکسیستی غیرمستقیم اخراج کردند. این عمل صددرصد مخالف مولفه های احیای مارکسیستی و سیاست اتحاد عمل مشترک در «احیا» بوده است.

این عمل رهبری گرایش مارکسیست های انقلابی نسبت به رفیق ناصر احمدی را این کمیسیون محکوم کرده و خواهان ابلاغ عذرخواهی از جانب رهبری «گرایش» نسبت به رفیق ناصر احمدی است. این عذرخواهی باید حداقل در دو مورد انجام پذیرد: یکی در مورد اخراج غیرمستقیم و غیر موجه و غیر اصولی او از احیای مارکسیستی و دیگری در مورد توهین های شخصی و نسبت های ناروایی که در جلسه احیا به او زده شد.

در آخر، احیای مارکسیستی تا به امروز مبلغ حداقل ۶ میلیون تومان و گرایش مارکسیست های انقلابی مبلغ ۱۲ هزار کرون نروژ به رفیق ناصر احمدی بدهکار است که با مغفله کردن موضوع از زیر بازپرداخت این مبالغ شانه خالی کرده است. رهبری گرایش مارکسیست های انقلابی با این اعمال، حیثیت خود را به باد داده است. البته مازیار رازی در جواب به استرداد این

مبالغه گفت که این مقدار حق عضویت رفیق ناصر در دورانی است که عضو «گرایش» بوده و سپس به احیای مارکسیستی پیوسته بوده و نه زمانی که از «گرایش» و «احیاء» بیرون آمد. جواب کمیسیون به این برخورد مازیار رازی، این است که نیروهای صدیق کمونیست یا سوسیالیست، نباید فرصت طلبانه با مسائل برخورد کرده و باید همیشه صداقت در عمل را رعایت کنند و برای رسیدن به اهداف خود از استفاده ابزار پست خودداری کنند. در این مورد خاص طبیعتاً نمی‌توان باور داشت که رهبری «گرایش» از به اصطلاح بیمار روانی بودن رفیق ناصر احمدی تا آن روزی که راجع به راه ندادن او به «احیاء» در جلسه بحث شد، آگاهی نداشت و به ناگهان در روز به این شناخت روانشناسی رسید که این رفیق مشکلات روانی دارد، زیرا در این صورت باید باور کنیم که این برخورد در جمع در مورد این رفیق یک توطئه برای حذف کردن او بود. در حالت دوم، باید بگویم که رهبری این گرایش پیش از این اتفاق به «بیمار روانی» رفیق ناصر احمدی، آگاهی داشته و آن را پنهان کرده بود. در این صورت از اخلاق یک مارکسیست انقلابی بدور است که از چنین رفیقی حق عضویت و یا هرگونه کمک مالی قبول نماید. این چیزی به جز سوءاستفاده انسان عاقلی که خود را مارکسیست و انقلابی می‌پندارد از یک دیوانه، نمی‌باشد.

نظر کمیسیون در باره‌ی رفیق ناصر، نه بر پایه‌ی درست یا غلط بودن رفتار رفیق ناصر، بلکه بر پایه‌ی درست یا غلط بودن برخورد رهبری گرایش مارکسیست‌های انقلابی است. ما معتقد نیستیم که رفیق ناصر از هر اشکالی میرا است. هیچکس از اشکال و ایراد میرا نیست. تفاوت اما بر سر موقعیت است. وقتی عده‌ای در رأس یک جریان می‌نشینند و ادعا می‌کنند که انقلابی

هستند و به اصول مارکسیزم معتقد، دیگر نمی‌توانند مرتکب همان اشتباهاتی بشوند که یک عضو عادی یا تازه وارد می‌شود. از آن‌ها بدتر اینکه به طور کلی ظرفیت انتقادپذیری نداشته باشند و مسائل را بدون جواب مستقیم، به مغضبه بکشند. درون یک جریان انقلابی که معتقد به مارکسیزم باشد، مسئولیت رهبری بیش از بقیه بوده و با رفتار خود می‌باید نمونه‌ای برای دیگران باشد. برای جذب اعتماد در میان کارگران باید به آن‌ها نشان داد که مارکسیست‌های انقلابی نه تنها در تئوری که در عمل هم بیش از دیگران، خود را از فرهنگ فردگرایی جامعه‌ی سرمایه‌داری جدا کرده‌اند و این جدایی قدمی آگاهانه و به انتخاب خود آن‌ها بوده است. به بیانی دیگر، در عمل نشان می‌دهند که فاصله گرفتن از فرهنگ حاکم در جامعه‌ی سرمایه‌داری که تنها خودمحوری و خودبزرگ‌بینی و منافع شخصی و طبقاتی را به انسان تحمیل می‌کند، تنها با اراده و تشخیص خود انسان‌ها قابل جلوگیری است و این کار را نمی‌توان به بعد از انقلاب سوسیالیستی موکول کرد. روند پیشبرد اهداف یک انقلاب سوسیالیستی، فرهنگ خود را می‌طلبد و با تکیه بر فرهنگ فردگرایی نظام سرمایه‌داری به مبارزه با این نظام نمی‌توان رفت. ابتدا باید این تغییرات فرهنگی را در خود ایجاد نمود، سپس مارکسیزم انقلابی را تبلیغ کرد.

* * *

جمع‌بندی کمیسیون در مورد سه رفیق دیگر: در رابطه با وضعیت سه رفیق دیگر (رفقا یاشار آذری، سارا قاضی و سعید صادقی) آنچه که واضح است و از مدارک می‌توان نتیجه‌گیری کرد، این است که رهبری گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران، یعنی شخص مازیار رازی برای رسیدن به

هدف، از هیچ‌گونه وسیله‌ای روی گردان نیست. روشی که در میان تمام سازمان‌های به اصطلاح چپ ما نیز همیشه معمول بوده است. اعضای یک جریان تا زمانی که دقیقاً در مسیر رهبری حرکت کنند، است که به رسمیت شناخته می‌شوند. هر زمان که یکی یا چند تن از اعضا مخالفتی با خط رهبری نشان بدهند، پیش از اینکه حتی حرف آن‌ها شنیده شده باشد، با برخورد از بالای رهبری که توأم با برخوردهای خصمانه است، موضوع را به نحوی لوث می‌کند که جنگیدن برای آن در درون آن تشکیلات کاملاً بی‌معنی و بیهوده می‌شود. این سه رفیق نیز برای روشن کردن مسائل و بحث‌های خود مجبور شدند که از گرایش مارکسیست‌های انقلابی بیرون آمده و بحث خود را خطاب به طبقه‌ی کارگر ایران بیان نمایند، به جای اینکه در حقیقت وقت خود را تلف کرده و رهبری این جریان را مورد خطاب خود قرار دهند. این نوع فساد درون تشکیلات در «چپ» تازگی ندارد.

بحث و تبادل نظر در یک جریان انقلابی امری اساسی و پایه‌ای است. اعضای یک تشکیلات انقلابی می‌باید تا آخرین نفس درون یک تشکیلاتی که به انقلابی بودن آن اعتقاد دارند، مانده و نظرات خود را هر چند در اقلیت، منعکس کنند؛ این وظیفه هر فرد مارکسیست انقلابی است، اما در سازمان‌های استالینیستی یا سوسیال‌دموکرات، این معیار را نمی‌توان حفظ کرد زیرا اخلاق ضدانقلابی، غیرکارگری و بوروکراتیک حاکم، در حقیقت روی سازمان‌های بورژوایی را سفید می‌کند؛ اخلاق خرده‌بورژوایی با کم‌تحملی، حمله لفظی و توهین سعی در قلع و قمع کردن کوچک‌ترین مخالفت با خود است؛ حق همیشه با او است و مخالفان هستند که اشتباه می‌کنند؛ خرده‌بورژوازی با

بستن شمشیر از رو از هیچگونه حمله ای رویگردان نیست، حتی جنایت اگر فرصت بیابد.

درون گرایش مارکسیست های انقلابی، ظاهراً این فرهنگ خرده بورژوازی از ابتدا در پس ذهن رهبری اولیه آن وجود داشته، اما تا این زمان موفق به بروز آن نبود، زیرا عملاً تنها بود. به محض اینکه جمعی از اکثریتی های خائن و استالینیست ها به او پیوستند، مازیار رازی به عنوان عضو رهبری این گرایش ماهیت اصلی خود را ظاهر نمود. یک گرایش مارکسیستی انقلابی هرگز فردی را که از گذشته اکثریتی می آید، به مقام «شورای رهبری» نمی‌رساند، حتی اگر این شخص کاملاً هم چرخش کرده باشد (ما به کسانی که از سابقه احزاب خیانتکار نمی آیند نمی توانیم صددرصد اطمینان کنیم، چه برسد به کسانی که از سابقه جریان‌هایی مانند حزب توده و اکثریتی ها می آیند)، زیرا به تجربه از سوابق اینگونه جریان‌ات آموخته ایم که همواره هشیارانه با عضوگیری برخورد کنیم و فرصت طلبانه از کنار سابقه افرادی که به تشکیلات ما روی می آورند، نگذریم. مازیار رازی بر اساس چه ضابطه ای علیرضا بیانی را نه تنها به عضویت پذیرفت، بلکه او را به مقام رهبری رساند! این خود جای سوال دارد. شخص مازیار رازی در جواب به رفقای ما در جایی به آن ها می گوید «او (یعنی بیانی) می تواند کاری بکند که هیچکدام شما نتوانستید... من یک جمله می گویم و او می تواند یک ساعت راجع به آن حرف بزند.» آشکارا ملاحظه می شود که در اینجا هیچگونه معیار انقلابی برای به عضویت گرفتن و به مقام رهبری رساندن علیرضا بیانی مد نظر مازیار رازی نبوده است. در اینجا باید این طور نتیجه گرفت که مازیار رازی صرفاً تنها به دنبال یک هدف بوده است و آن داشتن یک «سخنگو» می باشد.

در اینجا هدف، وسیله را توجیح می‌کند. این حرکت کاملاً عملی ضد عقاید انقلابی مارکسیستی است، بخصوص که در رابطه با فردی از سابقه اکثریتی که همگی به ماهیت و عملکرد این گروه ضدانقلابی حداقل از زمان انقلاب ۵۷ به بعد به روشنی آگاه هستند.

پیش از این، باید برگردیم به ابتدای امر، زمانی که رفیق یاشار آذری راجع به تماس علیرضا بیانی با مازیار رازی صحبت می‌کند، مازیار رازی در عملکرد خود نشان داده است که او کوچک‌ترین درنگی در آوردن علیرضا بیانی به گروه نداشته و از این هم قابل ملاحظه‌تر اینکه در جلسه‌ای که همه حضور داشته‌اند، تذکر نمی‌دهد که علیرضا بیانی از جریان اکثریتی می‌آید. رفتار محفلی حاکم بر گرایش مارکسیست‌های انقلابی به اندازه‌ای حول محور مازیار رازی می‌چرخیده که در طول بین دو جلسه هیچ تماسی بین اعضا وجود نداشته و این اعضا مستقیماً با مازیار رازی در تماس بوده‌اند و در نتیجه به هیچ وجه از اوضاع یکدیگر اطلاعی نداشته‌اند. برای مثال، سه رفیق جوان در ایران ارتباط علیرضا بیانی را با پیشروی کارگری برقرار نمودند، طبق گفته مازیار رازی دو تن از آن‌ها برای رهایی از مزاحمت علیرضا بیانی نسبت به یکی از آن‌ها که زن جوانی بود، با هم ازدواج کرده و از فعالیت سیاسی با «گرایش» کناره‌گیری کردند و نفر سوم هم بنا به گفته مازیار رازی ترک فعالیت کرد. به این ترتیب نشریه «جوان سوسیالیست» تعطیل شد و بعد از آن هم باز طبق گفته مازیار رازی، علیرضا بیانی از طرف اطلاعات دستگیر و پس از مدتی آزاد شد. اعضای «کمیسیون» در آن زمان حرف‌های مازیار رازی را باور کردند، اما اکنون با وضعیتی که این رفقا پشت سر گذاشته‌اند، «کمیسیون» بر این شک است که شاید آن سه رفیق جوان در

ایران خوراک اطلاعات شده باشند و تنها علیرضا بیانی جان بدر برده است و اما به چه بهایی، برای ما روشن نیست. به نظر این کمیسیون مازیار رازی می‌بایستی این سه رفیق را در جریان سابقه اکثریتی علیرضا بیانی می‌گذاشت تا مسائل امنیتی را بیش تر رعایت کنند.

واضح است که این روش محدود محفلی که ایجاد یک «اطمینان» کاذب بین هر عضو با مازیار رازی کرده بود، درعین حال باعث می‌شد که انتقادات نیز تنها در پنهان و تنها در حضور فرد مازیار رازی مطرح می‌شد. در جلسات، مازیار رازی همیشه مسأله را با اینکه او با فرد تماس خواهد گرفت و مسأله را حل خواهد کرد، از اهمیت مسأله کاسته و از این مهم تر از ایجاد تماس رفیقانه بین اعضا ممانعت می‌کرده است. دو نمونه اخیر از برخورد محفلی مازیار رازی را یکی زمان ترک احیای مارکسیستی توسط فردی به نام افشین می‌بینیم که این فرد، در اختلاف نظری با احیای مارکسیستی، بحث خود را در صفحه فیسبوک احیای مارکسیستی ناتمام می‌گذارد تا آن را در جلسه «احیای» مطرح کند، اما وقتی به جلسه احیا مارکسیستی می‌آید، می‌گوید که در روزهای پیش از جلسه، بحث خود را با مازیار رازی داشته و در این جلسه فقط برای خداحافظی شرکت کرده است. مازیار رازی به چه مناسبتی با فردی از احیای مارکسیستی تماس گرفته و مسائل را به روش محفلی خود حل کرده و نگذاشته که اعضای احیای مارکسیستی از حقیقت اختلافات نظری این فرد با اطلاع گردند؟ مگر اینکه احیای مارکسیستی نیز مانند گرایش مارکسیست‌های انقلابی یک جریان محفلی است که مازیار رازی در جستجوی یافتن عضو برای خود به پا کرده است. نمونه‌ی دوم، در صحبت‌هایی که در آخرین جلسه بین رفقای این کمیسیون و مازیار رازی به اتفاق مراد شیرین

ضبط شده است، می‌شنویم که مازیار رازی در جایی می‌گوید که تمام این‌ها (منظور اتفاقات بین این رفقا و رهبر گرایش مارکسیست‌های انقلابی) تقصیر من است... اما من یک پیشنهاد نهایی برای شما (یعنی سه رفیق سارا قاضی، یاشار آذری و سعید صادقی) دارم. پیشنهاد این است که من حاضرم با فرد فرد شما به طور جداگانه کار کنم. این نهایت توهین به این رفقا و شونیزم (سالارمنشی) مازیار رازی است که در هیچ مقطعی پس از اینکه خود را مقصر اصلی معرفی می‌کند، از این رفقا نمی‌پرسد که مسائل شما چیست و من حاضرم به بحث‌های شما گوش کنم؛ بیایید با هم ببینیم مشکل شما چیست، بلکه به جای آن از موضع بالا و بسیار مغرورانه می‌گوید که «حاضر» است با این رفقا کار کند و شرط هم می‌گذارد که به طور «مجزا» حاضر است این محبت را به آن‌ها بکند. این رفتار به هیچ وجه رفتار یک رهبر انقلابی مارکسیست نیست. اگر چه مازیار رازی بسیار خوب بر مسائل تنوریک مسلط است، اما در عمل بهره‌ای از آن آموزش‌ها نگرفته است. او در حالی که طی بیست سال گذشته به تنوری، برنامه و اساسنامه که از موضع ما در مجموع قابل قبول بود برخورد می‌کرد، در عمل اما تدریجاً قلبی بودن این مواضع را به اثبات رسانید.

تروتسکی در جواب شکایات در نامه به هیئت تحریریه Socialist Appeal می‌نویسد: «گاهی، با قضاوت بر اساس خروارها نامه، یعنی در اصل با قضاوت بر مبنای آشفتگی و درهم ریختگی شکایات، اینگونه به نظر می‌رسد که شکایت‌کنندگان تنها از این موضوع ناراضی هستند که علی‌رغم وجود دموکراسی، آن‌ها هنوز یک اقلیت کوچک باقی مانده‌اند. من بنا به

تجربه‌ی شخصی خود می‌دانم که این وضعیت ناخوشایند است. اما نقض دموکراسی در کجاست؟»

برخلاف سوء استفاده برخی از این نامه برای توجیح موقعیت و موضع خود، تروتسکی در اینجا نشان می‌دهد که وقتی عده‌ای، حتی اگر یک اقلیت باشند، دست به اعتراض و شکایت می‌زنند، باید دید که ایراد کار از کجا است. به زبان ساده، اینکه عده‌ای در رهبری، اعمال خود را تحت لوای «داشتن اکثریت» پنهان می‌کنند، ضابطه درست بودن کار و عمل آن‌ها چه در مسائل تئوریک و چه در مسائل تشکیلاتی نیست. باید به گفتار آن‌ها در بحث‌ها و نظرات آن‌ها و نوع شکایات آن‌ها توجه داشت. با برچسب «در اقلیت بودن، حسادت کردن و...» زدن، تنها ضعف موضع رهبری (اکثریت) یک تشکیلات را بیان می‌کند. رهبری باید ظرفیت رهبری کردن داشته باشد و اعتماد اقلیت را از دست ندهد. آنگاه می‌توان از اقلیت انتظار داشت که با حوصله و صبر آن‌هم در مورد مسائل نظری برخورد کند. در غیر این صورت، هر عضو یک گروه انقلابی که به مارکسیست پایبند باشد، حق دارد در هر مقطعی در مقابل برخوردهای نابخردانه اعضای رهبری ایستاده و با آن مقابله کند؛ حتی اگر تنها یک نفر باشد.

تروتسکی ادامه می‌دهد: «به علاوه من فکر نمی‌کنم بتوانم چنین فورمولی در مورد ساتنرالیزم دموکراتیک ارائه کنم که «یکبار و برای همیشه» سوء برداشت‌ها و تفسیرهای نادرست را محو کند. حزب، یک ارگانیزم فعال است. حزب در مبارزه با موانع خارجی و تضادهای درونی است که تکامل پیدا می‌کند.»

آنچه مسلم است، این است که برای رعایت سانترالیزم دموکراتیک، در هر موردی و در هر لحظه‌ای از زمان، نمی‌توان قانون و مقررات خاص داشت تا نقض نگردد. رعایت سانترالیزم دموکراتیک درون یک تشکیلات کارگری، یک سازمان یا حزب بستگی به درجه‌ی رشد اخلاق کمونیستی در میان اعضای آن دارد. یک تشکیلات انقلابی که به سانترالیزم دموکراتیک احترام می‌گذارد، به جای شکل‌هرمی خود که همیشه رهبری را در رأس قدرت قرار می‌دهد، در واقع شکل دایره‌ای دارد که رهبری در مرکز قرار دارد، مانند مرکز دایره و اعضا به دور آن رهبری و در یک سطح قرار دارند. تبادلات در مدار شعاع و قطر این دایره انجام می‌گیرد و مرکزیت از حمایت کامل تمام اعضا برخوردار است و اختلافات در سطح مساوی مطرح و به بحث گذاشته می‌شود. رهبری همیشه باید به خاطر داشته باشد که بدون اعضا، رهبری‌ای وجود ندارد. پس باید احترام و حق مساوی و متقابل بین تمام اعضا و رهبری وجود داشته باشد؛ بخصوص در هنگام وجود اختلاف نظر. طبیعی است که در هنگام تفاهم، مشکلی وجود ندارد. معیارها همیشه در زمان وجود اختلافات است که محک می‌خورد. رهبری می‌باید توانسته باشد بحث‌های نظری خود را در عمل پیاده کند، تا ابتدا از جانب اعضای خود و سپس از جانب کل طبقه‌ی کارگر مورد احترام و اعتماد قرار گیرد. صرفاً داشتن عقاید و تحلیل‌های مارکسیستی، هر چند هم که صحیح و نمونه باشد، از جانب یک رهبر کافی نیست؛ او در عمل هست که عقاید خود را در مورد شخص خود، به بوت‌های آزمایش می‌نهد. در اینجا است که شایستگی خود را برای رهبری به اثبات می‌رساند. در غیر این صورت، صرف به خاطر سپردن تئوری‌های مارکس و وقایع تاریخی از هیچکس، رهبر انقلابی نمی‌سازد. ما رهبران خرده بورژوا و

نهایتاً خیانتکار را در تاریخ ایران و جهان کم نداشته ایم. استالین، پلخانیف، کائوتسکی، برنشتاین و...

تمام آنانی که با بحث های داغ و انقلابی خود، در عمل همواره بوروکراسی بورژوایی را به تشکیلات کارگری و سازمان های خود تحمیل کرده اند، تاریخ ثابت کرده است که نهایتاً به دیکتاتورها و خائنین طبقه ی کارگر تبدیل شده اند. ریشه تمام اینگونه سلسله مراتب تشکیلاتی به شکل هرمی در ارزش ها و معیارهای بوروکراتیکی است که خرده بورژواهای روشنفکر- که به هر دلیلی خود را از دیگران برتر می دادند- با خود به تشکیلات کارگری و سازمان های سیاسی به اصطلاح چپی می آورند. دریغ از اینکه بالاخره هر یک از آن ها در زمان و موقع خود، ماهیت واقعی طبقاتی خود را روشن ساخته و مشخص می شود که تا چه اندازه نیرنگ باز و حلیه گر بوده اند.

تروتسکی در همین نامه این طور ادامه می دهد که: «تنها یک خطّ مشی صحیح سیاسی است که می تواند تضمین کننده ی یک رژیم حزبی سالم باشد. البته همان طور که می توان فهمید، این امر به آن معنا نیست که تکامل حزب به بروز مشکلات سازمانی، به معنای دقیق کلمه، نمی انجامد. بلکه به آن معناست که هر فورمولی برای سانترالیزم دموکراتیک به ناگزیر باید در احزاب کشورهای مختلف و در مراحل متفاوت تکامل همان حزب، بیان و نمود متفاوتی داشته باشد.

دموکراسی و سانترالیزم به هیچ روی خود را در نسبیتی ثابت با یکدیگر نمی یابند. همه چیز به شرایط مشخص، موقعیت سیاسی کشور، توانمندی حزب و تجربه ی آن، سطح عمومی اعضای آن، اتوریته ای که رهبری به دست آورده است، بستگی دارد. پیش از یک کنفرانس، یعنی زمانی که مشکل

فورموله کردن یک خط سیاسی برای دوره‌ی آتی است، دموکراسی بر سانترالیزم غلبه می‌کند. هنگامی که مشکل به عمل سیاسی برمی‌گردد، سانترالیزم است که دموکراسی را تحت تبعیت خود درمی‌آورد. دموکراسی مجدداً زمانی حق خود را بیان می‌کند که حزب نیاز پیدا می‌کند تا با دیدی انتقادی به ارزیابی فعالیت‌های خود بپردازد.»

این کمیسیون هم بدون هیچ شکی، بر این اعتقاد است که دموکراسی کارگری مانند یک سکه دارای دو روی می‌باشد: یک روی آن، دموکراسی بین اعضای یک تشکیلات و روی دیگر، سانترالیزم حاکم بر آن شکل می‌گیرد. برای باز کردن مسأله این طور به زبان ساده می‌توان گفت که درون یک تشکیلات انقلابی هر چند کوچک یا بزرگ، دو نکته باید آگاهانه مورد توجه قرار گرفته و پیاده گردد: اولی، دموکراسی حاکم بین اعضای آن تشکیلات است. یعنی تمام بحث‌ها در جمع تمام اعضای آن مطرح شده، نظرات همگی شنیده و بحث شده، به رأی گیری گذاشته می‌شود و رأی اکثریت به اجرا در می‌آید؛ این بخش دموکراسی آن است. دومی، برای پیاده کردن آن تصمیمات گرفته شده - یعنی در مرحله به عمل رساندن آن سیاست- سانترالیزم حاکم است. یعنی باید از عملکرد هر رفیقی در موقعیتی که برایش تعیین شده، حمایت کامل به عمل آید- حتی از جانب اقلیت در رأی گیری.

رفقای این کمیسیون (به غیر از رفیق یاشار) که در آن زمان، در جلسات گرایش مارکسیست‌های انقلابی حضور داشتند، نه در زمان کار تشکیلاتی که در زمان جلسات، با رهبری به مشکل برخورد کردند. دقیقاً زمانی که دموکراسی می‌بایستی رعایت می‌شد. برای مثال، بعد از سمینار تابستان ۲۰۱۴ زمانی که جلسه‌ای از رفقای حاضر شکل گرفته بود و داشتند از

برگزاری سمینار نتیجه‌گیری می‌کردند، بود که رفقا ناصر و سعید انتقادات خود را از چگونگی برگزاری سمینار مطرح کردند. اما همان طوری که در گزارش این رفقا می‌بینیم، با برخورد از بالای رهبری مواجه شدند. این برخورد به قدری از بالا و اشتباه بود که به یک عضو تازه واردی مانند بتی جعفری اجازه می‌دهد تا او نیز با جوابی از بالا و حق به جانب از انتقاد بر خود بگریزد.

این برخورد مازیار رازی نشانه‌ی فرصت طلبی محض بوده است که برای از دست ندادن بتی جعفری، عملاً دموکراسی لازم در جلسه را مخدوش نمود. برای یک رهبر واقعی، به هیچ وجه مطرح کردن انتقاد، دلیل بر تضعیف فردی که مورد انتقاد قرار گرفته، نباید باشد و باید این مسأله را در جمع جا انداخته و برای همه روشن کند که انتقادات رفیقانه برای ارتقاء موقعیت هر تشکیلات انقلابی ضروری است.

مازیار رازی عملاً نشان داد که به ساختن اعضا در تشکیلات اهمیت نمی‌دهد، بلکه هدف اصلی او این است که فقط ببیند چه کسی چه کاری از عهده اش ساخته است؛ یعنی برخوردی ابزاری با افراد. به همین دلیل هم در پاسخ به رفقا سارا و ناصر پیش از اولین جلسه درونی گرایش مارکسیست‌های انقلابی بعد از آن سمینار، به همان روشی که در پاسخ به رفقا سعید و ناصر در آلمان برخورد کرده بود، ادامه می‌دهد. مازیار رازی به طور کلی در خواست رفقا سارا و ناصر را نادیده می‌گیرد و از تعیین روز و ساعت جلسه که با درخواست آن‌ها هم سازگار باشد، خودداری می‌نماید و بعد هم برای سرکوب رفقا ناصر و سارا «آدم»‌های خود (علیرضا و آرام) را می‌فرستد تا به قلع و قمع این رفقا پردازند و حتی رفیق سعید که در این جدال

دخالت کرده و می‌گوید این رسم برخورد با رفقا نیست را هم، چنان سرکوب می‌کنند که او واقعاً گیج می‌شود و پیش از آنکه تصمیم به بیرون آمدن از گرایش مارکسیست‌های انقلابی را بگیرد مدتی از آن کناره‌گیری می‌کند. در اینجا است که دموکراسی کارگری مغلوب بوروکراسی حاکم بر گرایش مارکسیست‌های انقلابی می‌شود.

هیچیک از این رفقا، برای مثال در هنگام برگزاری سمینار، چوبی لای دنده نگذاشته و هر کدام به سهم موقعیت خود نهایت همیاری را کرده بودند. به عبارت دیگر، این رفقا سانترالیزم را کاملاً رعایت کرده و هر آنچه که در برنامه بود را دقیقاً پیاده کرده بودند؛ پیش از سمینار، در طول سمینار و در پایان آن از همه‌ی رفقا حمایت و طبق برنامه‌ی تعیین شده عمل نمودند. به ویژه رفقا سعید، یاشار و ناصر. مشکل اما، زمانی پیش آمد که باید دموکراسی کارگری حاکم می‌شد یعنی زمانی که جلسه‌ی ارزیابی سمینار و بعد از چند روز جلسه‌ی داخلی گرایش مارکسیست‌های انقلابی برگزار می‌شد؛ زمانی که همه‌ی رفقا می‌بایستی حق اظهار نظر می‌داشتند.

تروتسکی در ادامه آن نامه مذکور می‌گوید: «تعداد بین دموکراسی و سانترالیزم، خود را در مبارزه‌ی واقعی برپا می‌سازد، در لحظاتی نقض می‌شود، و سپس دوباره خود را برقرار می‌کند. بلوغ هر عضو حزب، خود را به طور اخص در این حقیقت آشکار می‌کند که او از رژیم حزب، چیزی بیش از آنچه که می‌تواند اعطا کند، درخواست نمی‌کند. کسی که بسته به هر یک تلنگر، رویکرد خود نسبت به حزب را تعریف می‌کند، یک انقلابی ضعیف است.»

کاملاً منطقی است. موازنه بین اینکه دموکراسی کجا آغاز و در چه مرحله‌ای قطع شده و جای خود را به سانترالیزم می‌دهد را از پیش نمی‌شود فورموله کرده و به شکل یک قالب مشخص تعریف کرد، زیرا درون یک جریان فعال انقلابی، این دو دائماً جای خود را با هم عوض می‌کنند. تشخیص اینکه چه زمانی باید جای دموکراسی را به سانترالیزم و جای سانترالیزم را به دموکراسی داد، به عهده‌ی اعضای آن جریان است. هر چه فرهنگ انقلابی مارکسیستی در میان اعضای این جریان قوی‌تر باشد، بهتر می‌تواند این موازنه را برقرار کند؛ هر چه فرهنگ فردگرایی بورژوایی و فرهنگ خرده بورژوایی فرصت طلب هنوز پا برجا باشد، در لحظات ایجاد این توازن بیش‌تر به کجراه کشیده می‌شود.

نون تروتسکی در این نامه موضوع را این‌طور جمع‌بندی می‌کند:

«البته مبارزه علیه هر یک از اشتباهات رهبری، هر بی‌عدالتی و نظایر این‌ها، ضروری است. اما این هم ضروری است که چنین «بی‌عدالتی‌ها» و «اشتباهاتی» را نه در خودشان، بلکه در ارتباط با تکامل عمومی حزب-هم در مقیاس ملی و هم بین‌المللی- ارزیابی کنیم.

قضاوت صحیح و درک کردن تناسب در سیاست، فوق‌العاده مهم است. کسی که عادت دارد از گاه، کوه بسازد، مستعد آن است که به مراتب بیش‌تر به خودش و حزب لطمه وارد بیاورد. بدبختی کسانی مانند اولر، فیلد، وایزبور و سایرین، همین فقدان درک و فهم تناسب است.»

رفقا سعید، یاشار و سارا هم سال‌ها از «گاه‌کوهی» نساختند و معتقد بودند که باید صبور بود و در پیشبرد اهداف گرایش مارکسیست‌های انقلابی نمی‌بایستی اختلال کرد و رفقا یاشار و سعید به ویژه با برخوردهای از بالا و

توهین آمیز مازیار رازی همیشه با سوکت و یا برخوردی رفیقانه گذشت کرده بودند، اما این دوره بعد از سمینار تابستان ۲۰۱۴، ورود به دوران تازه ای از برخورد عملی مازیار رازی با اعضای این کمیسیون بود. اینجا دیگر برخورد رفیقانه و گذشت کاری از پیش نبرد و باید به درون این گرداب وارد می‌شدی تا از آن زنده بیرون بیایی.



گفته می‌شود که بوروکراتیزم تشکیلات کارگری را در مقیاس وسیع مانند اتحادیه‌ها، احزاب و نهایتاً دولت کارگری بعد از انقلاب سوسیالیستی می‌توان یافت و در واقع معضل اینگونه تشکیلات بزرگ است و به گروه‌های کوچک نسبت داده نمی‌شود.

در تاریخ مبارزات جنبش چپ چه در ایران و چه در سطح بین‌المللی، به معضل بوروکراسی در جنبش کارگری از جانب هیچ نیرویی انقلابی توجه و دقت کافی نشده است. مارکس و انگلس هم به طور مستقیم و کافی به چگونگی به وجود آمدن و تأثیرات آن در جنبش انقلابی اشاره نکرده‌اند. مارکس عمدتاً در رابطه با احزاب سوسیال دموکرات و چگونگی گرفتن قدرت از کف بین‌الملل اول توسط این احزاب به بوروکراسی حاکم بر آن‌ها اشاره می‌کند.

رفورمیست‌های سوسیال دموکرات برای رسیدن به جاه و مقام و منافع مادی خود، بوروکراسی را به جای دموکراسی کارگری در میان احزاب خود گسترش دادند تا زیر لوای مبارزه با بورژوازی در دفاع از طبقه‌ی کارگر بتوانند در میان طبقه‌ی کارگر پایه‌های خود را بی‌چون وچرا محکم کنند. خصلت ریاکارانه‌ی این احزاب میانه‌رو یا رفورمیست را امروز نیز در رهبری

احزاب سوسیال دموکرات اروپا، حزب طبقه‌ی کارگر انگلستان و حزب دموکرات آمریکا به آسانی می‌توان دید. رهبران این احزاب، امروز نیز ضمن اینکه در پشت پرده، دستشان با بورژوازی در یک کاسه است، اما برای حفظ منافع سیاسی و مادی خود، در برخورد با توده زحمتکش طبقه‌ی کارگر - برای مثال در دوران انتخابات- همواره از پیمال شدن منافع طبقه‌ی کارگر سخن می‌رانند و وعده‌ی آینده بهتری را می‌دهند. در حالی که پس از دو قرن در قدرت قرار داشتن، ثابت کرده اند که خواهان برقراری و حفظ منافع طبقه‌ی کارگر نیستند و خود را آلت دست بورژوازی قرار داده اند. آنچه در این میان توده‌ی زحمتکش و کارگر این کشورها را به سکوت کشیده، ابزار فلسفه فردگرایی در نظام سرمایه داری، یعنی بوروکراسی می‌باشد. کارگران اتحادیه‌های کارگری اروپا و آمریکا امروز، در مقابل سیاست‌های اتحادیه‌های کارگری که وابسته به احزاب سوسیال دموکرات در اروپا و حزب دموکرات در آمریکا می‌باشند، در برابر سیاست‌های کمرشکن این اتحادیه‌ها در سازش با بورژوازی، کاملاً سکوت کرده‌اند. ریشه این سکوت و خاموش بودن در روابط رئیس و مرنوسی حاکم بر این اتحادیه‌ها است. رهبران این احزاب معلوم‌الحال، بوروکرات‌هایی هستند که به بوروکراسی اداری حاکم بر ادارات و دفاتر دولتی و خصوصی نظام سرمایه‌داری پُروبال می‌دهند و در خفه کردن صدای کارگران نقش فعال دارند.

مندل در باره‌ی اهمیت دادن به بوروکراسی در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ چنین می‌گوید: «اگر چه لنین در ابتدا در پروراندن چندین نظریه و بر نهاد Theses (تزاها) در باره‌ی مسأله‌ی بوروکراتیزه شدن دولت‌های کارگری پیش قدم بود (در واقع او در سال‌های ۲۲- ۱۹۲۱ خیلی پیش از تروتسکی از خطر آگاه

بود). معذالک عمدتاً تروتسکی و جنبش تروتسکیستی بود که راه حل انقلابی مارکسیستی برای این مسأله ارائه داد.»

تروتسکی: انگلس در جدل معروف خود با دورینگ نوشت: «هنگامی که همراه با از میان رفتن سلطه‌ی طبقاتی و مبارزه جهت بقای فردی که ناشی از هرج و مرج کنونی در تولید است، تصادمات و تجاوزات زانیده‌ی این مبارزه نیز از میان برود، از آن پس دیگر چیزی برای سرکوب کردن وجود نخواهد داشت و نتیجتاً به ابزار ویژه‌ی سرکوبی یعنی دولت نیز نیازی نخواهد بود. کوتاه‌نظران چنین می‌پندارند که ژاندارم، نهادی ابدی است. ولی در واقع، ژاندارم فقط تا زمانی افسار انسان را در دست خود خواهد داشت که انسان هنوز عنان طبیعت را به طور کامل در دست نگرفته باشد. برای آنکه دولت از میان برود، "سلطه‌ی طبقاتی و مبارزه جهت بقای فرد" نیز باید از میان برود. انگلس این دو شرط را با یک دیگر تلفیق می‌کند، چرا که در چشم انداز دگرگون شدن رژیم‌های اجتماعی، چندین دهه چیزی نیست. اما برای نسل‌هایی که بار انقلاب را به دوش می‌کشند، وضع‌طور دیگری به نظر می‌رسد. درست است که هرج و مرج سرمایه‌داری سبب مبارزه‌ی فرد علیه همه می‌شود، اما مشکل اینجاست که اجتماعی کردن وسایل تولید نیز به خودی خود "مبارزه جهت بقای فردی" را از میان نمی‌برد و این لب‌مطلب است!»

وقتی هدف، منافع فردگرایانه و ابزار رسیدن به آن بوروکراسی باشد، اخلاق و ذهنیتی را در جامعه پرورش می‌دهد که ما نتیجه‌ی آن را در تمام جوامع سرمایه‌داری امروز، از عقب افتاده‌ترین شکل آن تا پیشرفته‌ترین اش در جهان مواجه هستیم. اسطوره‌های فرهنگ سرمایه‌داری از اینرو قهرمانان هستند که به توده‌ی زحمتکش طبقه‌ی کارگر توجیح کنند که شما با آگاهی و

اتحاد با هم به جایی راه نمی‌برید؛ موفقیت همیشه از آن یک فرد فوق العاده - یک قهرمان- است. اگر شهامت و قدرت قهرمان بودن را ندارید، راه دیگری برای نجات ندارید! به عبارت دیگر، «جیمز باند» بازی و یا گرفتن حق ضعفا به وسیله‌ی قهرمانی مانند «زورو» تنها در داستان‌ها و فیلم‌های سینمایی چهره پیدا می‌کند و نه در زندگی واقعی. ما هم این داستان‌ها را می‌شنویم و این فیلم‌ها را می‌بینیم و در دل آرزو می‌کنیم که می‌شد، ما هم آنچنان قدرت فوق العاده را داشتیم و بعد البته چون نداریم، دست روی دست می‌گذاریم و منتظر «رحمت الهی» می‌شویم. غافل از اینکه بورژوازی و عمال رفورمیست آن با این سیاست خود، طبقه‌ی کارگر تحت ستم را با دور کردن این طبقه از واقعیت و تهی کردن ذهن طبقه‌ی کارگر، این طبقه را از خود و توانایی‌هایش بیگانه کرده و در نتیجه به سر تعظیم درآوردن در مقابل نظام سرمایه‌داری واداشته است.

کلمه‌ی «بوروکراسی» که از لاتین گرفته شده، ریشه در لغت bureau به معنای دفتر رسمی یا اداره دارد. Bureaucracy (بوروکراسی) در حقیقت به سیستم یا نظامی گفته می‌شود که این دفاتر و ادارات بر پایه‌ی آن می‌چرخد. در ایران، کهنه‌ترین شکل بوروکراسی را میان روابط بازاری داشته ایم. اما نظام سرمایه‌داری در سطح جهانی برای استقرار و پایداری خود از بوروکراسی خاص خود بهره گرفته است. نظام مالکیت خصوصی و به طور اخص نظام سرمایه‌داری جهانی امروز، بر پایه‌ی روابط رئیس و مرنوس استوار است. در این رابطه، همیشه و در تمام شرایط مرنوس می‌باید از رئیس پیروی کند و تصمیم نهایی همان تصمیم رئیس است؛ روابطی است که

تنها در ارتش دولت‌های سرمایه‌داری برقرار نیست، بلکه در تمام موارد اداری و دفاتر تجاری و در تمام مشاغل موجود دیده می‌شود.

این روابط بوروکراتیک، البته باید ادبیات و فرهنگ خود را داشته باشد تا بتواند انسان‌ها را وادار به اطاعت از بالادست خود نماید و آن فرهنگ فردگرایی است. انگلس می‌گوید نظام مالکیت خصوصی بر سه پایه‌ی اصلی استوار است: خانواده، مذهب و ارتش. یک کودک در محیط یک خانواده (به شکلی که ما امروز می‌شناسیم) در نظام مالکیت خصوصی (امروز نظام سرمایه‌داری) به دنیا می‌آید و پیش از هر چیز می‌آموزد که این خانواده یک رئیس دارد و آن، مرد این خانواده است. بالای حرف او حرف نمی‌شود زد و باید به او احترام گذاشت. سپس این کودک، در اولین آموزش‌های خود، ارزش‌های مذهبی حاکم بر جامعه را از خانواده، مدرسه و اجتماع می‌آموزد. او می‌آموزد که در برابر چه قدرت‌هایی باید سر فرود بیاورد: خدا، پدر، رأس دولت و... این روند، انسان را از ابتدا تحمیق کرده و ارزش‌های از پیش تعیین شده‌ی او را به او تحمیل می‌کند، بدون اینکه خود از آن خبر داشته باشد. اگر کمی فکر کنیم، درمی‌یابیم که ما به خاطر نمی‌آوریم از چه زمانی به وجود خدا اعتقاد پیدا کردیم. اما تا آنجایی که به خاطر می‌آوریم، وجود خدا و ترس از او و... وجود داشته است. نمونه‌ی دیگر، وجود تعصب درون ما است که نمی‌توانیم به خاطر بیاوریم که از چه زمانی آموختیم که باید تعصب داشته باشیم، اما تا به خود آدم دیدیم که آدم متعصبی هستیم. این اخلاق که کارایی کاملی در هر دوره از نظام مالکیت خصوصی داشته، اگر نهایتاً به نتیجه نرسید، همیشه از نیروی ارتش برای سرکوب مخالفان می‌توان استفاده کرد. این سه پایه‌ی اصلی در نظام مالکیت خصوصی از دوران برده‌داری تا به

امروز، کمک به تبلیغ و ترویج فرهنگ فردگرایی کرده است؛ فرهنگی که در آن همه چیز را برای منافع فردی و طبقاتی خود می‌خواهد.

در فلسفه‌ی فردگرایی جامعه‌ی سرمایه‌داری که همه چیز برای «منافع من» است، نه برای «منافع ما»، بوروکراسی حاکم در روابط رئیس و مرنوس، زیردست را به اطاعت واداشته و در نتیجه امکان تحمیل حفظ «منافع من» ممکن می‌گردد. اخلاق انسان‌هایی که تحت تأثیر بوروکراسی نظام حاکم هستند، اخلاق ریاکارانه چاکرم و مخلصم است که عملاً منافع لحظه‌ای آن‌ها را حفظ و منافع درازمدت و طبقاتی‌اشان را نابود می‌کند. ترس از دست دادن موقعیت لحظه‌ای و منافع فردی در جامعه‌ی فردگرا، حتی کارگران را به فرصت‌طلبی و فردگرایی وادار می‌کند. این اخلاق، با اخلاق جامعه‌ی کمونیستی که در آن طبقه‌ای وجود نداشته باشد، بسیار متفاوت است. در اخلاق جامعه‌ی سرمایه‌داری، انسان‌ها برای رسیدن به منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود، از پامال و نابود کردن انسان‌های دیگر شرمی ندارند و بالا کشیدن خود را در برابر زیر پا گذاشتن حقوق و زندگی دیگران حق خود دانسته و آن را «موفقیت» در زندگی می‌دانند. در حالی که زندگی و حیثیت طبقه‌ی کارگر برای رسیدن به جامعه‌ی بی‌طبقه کمونیستی در گروی بهاء دادن به حقوق و زندگی دیگر زحمتکش‌ها هم طبقه‌ی خود است. در نتیجه باید متکی بر مارکسیزم انقلابی که دیدگاهی علمی است، فرهنگ و اخلاقی متفاوت و متضادی با فرهنگ و اخلاق جامعه‌ی سرمایه‌داری داشته باشد.

نکته‌ی مهمی که اینجا باید اشاره کرد و بسیار حائز اهمیت است البته این است که بوروکراتیزم درون یک تشکیلات کارگری، نه عامل به انحراف کشیده شدن یک تشکیلات بلکه در حقیقت، ابزار سرکوبی است در دست رهبری

تشکیلات. به عبارتی دیگر، ابتدا عواملی تعیین‌کننده مانند تحلیل‌های نظری و سیاسی و سپس برنامه به اصطلاح انقلابی یک تشکیلات، آن را به کجراه می‌برد و در نتیجه آن رهبری مجبور می‌شود با توسل به بوروکراسی (یعنی روابط رئیس و مرئوسی و یا روابط محفلی) اعضا را تحمیق کرده و در کنترل بگیرد و یا اگر مخالفت از پایین ادامه یافت، آن عضو یا اعضا را با تهدید و ایجاد رعب و وحشت (و حتی با استمداد از دادگاه‌های بورژوایی) یا به اطاعت در آورده و یا منزوی نماید؛ در برخی موارد حتی از میان بردارد (مانند به قتل رسانیدن تروتسکی به وسیله عمال استالین). ما در این کمیسیون اما بر این عقیده هستیم که نظریه‌های انحرافی در زمینه‌ی تئوری و سیاسی که بر روی مواضع برنامه‌ی یک تشکیلات تأثیر مستقیم گذاشته و از انقلابی بودن خلعید می‌کند، از مخیله‌ی عناصری تراوش می‌کند که خود به پایگاه انقلابی طبقه‌ی کارگر تعلق نداشته و بین نظریه‌های مارکس و مواضع خرده بورژوایی خود در نوسان هستند. لذا در عین حال که در یک کفه به تئوری‌های مارکس ممکن است مسلط باشند، در کفه‌ی دیگر همواره کیش شخصیت، امیال فردی و پایگاه خرده بورژوایی و ضدانقلابی آن‌ها سنگین‌تر است. بر این اساس، فرهنگ بورژوازی هم در آن‌ها قوی‌تر از فرهنگ سوسیالیستی انقلابی است و در امور تشکیلاتی هم بوروکراسی بورژوایی به عنوان ابزار سرکوب‌کارایی بیش‌تری از دموکراسی کارگری دارد. اگر این بحث را بپذیریم، بعد باید قبول کنیم که بوروکراتیزم موجود در این عناصر همواره فعال است و تنها دنبال موقعیت برای بروز خود می‌گردد. در نتیجه فرقی نمی‌کند که این عناصر بوروکرات درون یک تشکیلات کوچک و چند نفره باشند و یا درون تشکیلات بزرگی مانند یک اتحادیه یا حزب یا... این

عناصر زمانی که در مقابل دیگر اعضا در موقعیتی قرار می‌گیرند که فساد درونی‌اشان بارز می‌شود، سعی در به سکوت کشیدن و یا سرکوب این اعضا می‌کنند. به طور سنتی نیز درون سازمان‌های کارگری به علت تأثیر فرهنگ تحمیلی‌کننده‌ی سوسیال‌دموکراسی از دیر باز، مبارزه در مقابل موضع بوروکراتیک رهبری مرسوم نبوده و انشعابات صرفاً در نتیجه‌ی اختلاف بر سر مواضع سیاسی پیش می‌آمده است. اعضای این کمیسیون خواهان جلب توجه پیشروی کارگری به روند مشکلاتی است که شاید در ابتدا ریشه‌ی نظری آن مشخص نباشد و مشکلات در ابتدا صرفاً از زاویه‌ی کار تشکیلاتی بیرون بزند. از این رو است که توجه به تأثیر فرهنگ جامعه‌ی بورژوایی درون طبقه‌ی کارگر را باید جدی گرفت.

در جامعه‌ی سرمایه‌داری، تمام اقشار و طبقات جامعه، یعنی تمام انسان‌ها تحت تأثیر فرهنگ بورژوایی متکی به فردگرایی هستند، لاجرم نمی‌توان انتظار داشت که حتی انسان‌های مترقی، انقلابی و مسلط به علم مارکسیزم، بتوانند فاقد نقص‌های فرهنگی و اخلاقی باشند. به عبارت دیگر، برای توسعه و ترویج فرهنگ جامعه‌ی کمونیستی ما به ابزار رسیدن به آن نیاز داریم و این ابزار را در حالی که درون جامعه‌ی سرمایه‌داری داریم زندگی می‌کنیم، نمی‌توانیم به راحتی کسب نماییم. ما در روند رشد سیاسی و اجتماعی خود می‌توانیم آگاهانه به نواقص خود پی برده و به تدریج، اما قاطعانه با آن برخورد کرده و از اخلاق خود بزداییم. یک مارکسیست انقلابی، یک کمونیست واقعی، کسی است که آموخته‌های علم مارکسیزم خود را بتواند پیش از هر کار دیگری در تغییر فرهنگ و اخلاق خود به کار گیرد؛ از اعتراف به نواقص خود ترسی نداشته باشد و به اینکه می‌تواند در رفع آن‌ها قدم بردارد، به خود ببالد.

در این صورت است که او می‌تواند نمونه یک مبارز مارکسیست انقلابی باشد و شایستگی کسب اعتماد نیروهای انقلابی را درون همین جامعه‌ی سرمایه‌داری کسب نماید. این کار را با دانستن تئوری‌های مارکس و انگلس و یا مسلط بودن به بحث‌های لنین و تروتسکی نمی‌توان انجام داد. دانستن تئوری، تضمین‌کننده‌ی پیاده‌کردن آن نیست. دانشمندان و متفکرین بورژوایی، روشنفکران خرده‌بورژوا که برای خود نامی در جامعه درست کرده‌اند و رهبران احزاب و سازمان‌هایی که خود را انقلابی دانسته و به انقلاب سوسیالیستی هم «اعتقاد» دارند، عموماً بحث و سخنرانی‌های درستی انجام داده و نوشتجات خوبی در تحلیل مارکسیزم و مبارزه‌ی طبقاتی بیرون می‌دهند، اما عقاید عموماً در حد یک تئوری باقی مانده و عملاً نه در فرهنگ و اخلاق خودشان تغییری ایجاد می‌کنند و نه می‌توانند در خط سیاسی خود، از انحرافات که به آن‌ها اعتقاد دارند، محفوظ بمانند. در واقع «قهرمانان» جامعه‌ی کمونیستی آینده در دنیای امروز، آنانی هستند که تئوری سالم و انقلابی مارکسیستی خود را در عمل پیاده می‌کنند و در راه رسیدن به اهداف خود، به هر وسیله‌ای پناه نمی‌برند و به دنبال نام و مقام و موقعیت سیاسی و اجتماعی خود نیستند. این عملی است به غایت مشکل و ایجاد و حفظ موازنه‌ای مابین تئوری و عمل، کاری است که تنها آگاهانه و با اعتقاد به آن می‌توان انجام داد، ولی غیرممکن نیست.

با توجه به این نکات، شکست انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و روی کار آمدن استالینیزم و مانونیزم که نهایتاً در تقابل با طبقه‌ی کارگر در جرگه‌ی سوسیال دموکراسی قرار گرفتند، اگر چه جای تأسف دارد، ولی بی‌دلیل نبوده و عجیب نیست. سوسیال دموکراسی، استالینیزم و مانونیزم در واقع ابزار بورژوازی

برای سرکوب مبارزات طبقه‌ی کارگر به دست نیروهای درون خود طبقه‌ی کارگر بوده است و حاصل آن هم بدون هیچ شکی این است که کارگران و زحمتکشان را در سطح بین‌الملل نسبت به انقلابات طبقاتی و رسیدن به سوسیالیزم مایوس و ناامید کرده است و در نتیجه امروز طبقه‌ی کارگر در سطح بین‌المللی کاملاً و به دست نیروهای درونی خود، خلع سلاح شده است. ضربات خنثی کننده‌ای که این جریانات رفورمیست در سطح بین‌المللی به جنبش کارگری زده‌اند، به حدی است که روشنفکرانی هم که مسلط به تمام کتاب‌های مارکس و تئوری‌های مارکسیزم هستند هم تنها به سطح تئوری خود بسنده کرده و از دانشی که دارند و صحبت می‌کنند، در عمل بهره‌ای نمی‌برند. مانند پزشکی می‌ماند که بیماریِ مریض خود را به درستی تشخیص می‌دهد، اما به دنبال یافتن درمان به تحقیقات پزشکی و آزمایشگاهی اعتقادی ندارد و معتقد است که بیماری به هیچ وجه رفع شدنی نیست و بیمار فعلاً باید بسازد تا بمیرد. اگر دنیای پزشکی قرار بود بر این منوال جلو رود، امروز هرگز داروها و عمل‌های جراحی در مورد بیماری‌های بدون درمان گذشته مثل انواع سرطان‌ها کشف نمی‌شد و علم پزشکی به جایی نمی‌رسید.

دنیای مبارزات طبقاتی در ایران نیز که از ضربه‌ی استالینیزم و خیانت‌های حزب توده و اکثریتی‌ها محفوظ نبوده، بعد از شکست انقلاب ۱۳۵۷ به دورانی از رخوت و عقب‌نشینی روی آورده است و در این ضربه، عناصر روشنفکر سوسیال‌دموکرات، سازشکار و رفورمیست که تأثیرگذار بر روی جنبش کارگری هم هستند، نقش اساسی داشته و عمدتاً مانع رشد مارکسیزم انقلابی در میان کارگران و تشکیل هسته‌های مخفی حزب پیشرو کارگری شده‌اند.

اعضای این کمیسیون زمانی که از گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران بیرون آمدند، اعلام کردند که از خط این گرایش (تا زمان بیرون آمدن از آن) حمایت می‌کنند. منظور از این حمایت به این صورت بود که اعضای این کمیسیون از مواضع نظری و سیاسی مازیار رازی با وجود برخی اختلاف نظرها دفاع می‌کردند، زیرا از ابتدا تا پیش از سه سال اخیر اعضای این کمیسیون در زمینه‌ی نظری و خط‌مشی سیاسی «گرایش» دخالت داشتند، تنها از حدود سه سال پیش به بعد بود که تک‌تک رفقا متوجه برخوردهای از بالا و بوروکراتیک مازیار رازی شدند و بالاخره دریافته‌اند که مواضع مازیار رازی از مواضع آن‌ها جدا است. اعضای این کمیسیون هنوز هم مواضع نظری و سیاسی خود را که در «گرایش» پرورش دادند، حفظ کرده‌اند. این البته بدان معنا نیست که این مواضع کاملاً بدون اشکال است. به همین جهت انشعابیون گرایش مارکسیست‌های انقلابی بدون تردید به دنبال رفع نواقص نظری و سیاسی خود بوده و در جهت تکامل خود به سوی سوسیالیست‌های انقلابی پیش خواهند رفت.

بخش سوم، در مورد جلسه‌ی آخر بحث بوروکراسی در اطاق احیای مارکسیستی بود که رفیق یاشار آذری ارائه کرد. در این جلسه همان طوری از مدارک ضبط شده بر می‌آید، اعضای گرایش مارکسیست‌های انقلابی با تکیه بر اینکه بوروکراسی تنها درون تشکیلات بزرگ ممکن است، سعی در مغلطه کردن نکات اساسی بحث او کردند و در هیچ مورد جواب اساسی به نکات برجسته بحث او نداشتند.

در بخش چهارم که جلسه‌ی آخر رفقای این کمیسیون (به استثنای رفیق ناصر احمدی) با مازیار رازی بود، برخورد کاملاً از بالا و بوروکراتیک مازیار

رازی باعث شد که رفیق سارا قاضی بگوید ظاهراً این بحث‌ها بی‌فایده بوده و در صورت لزوم تماس کتبی با مازیار رازی خواهند گرفت.

در اینجا نمونه‌هایی از تحلیل‌های سیاسی، مواضع و انحرافات بوروکراتیک مازیار رازی را به‌طور مختصر می‌آوریم: ۱- در حالی که خط سیاسی گرایش مارکسیست‌های انقلابی در گذشته همیشه تکیه بر ساختن حزب پیش‌تاز انقلابی طبقه‌ی کارگر داشت و اساس شکل‌گیری آن بر روی ایجاد هسته مخفی پیشروی کارگر در ایران بود، مازیار رازی اما با آوردن یک اکثریتی در شورای دبیری و سپس عضوگیری سریع از استالینیست‌های سابق با گذاشتن بند تازه‌ای در اساسنامه تحت عنوان «عضو مشورتی» که تنها شرط کادر شدن و ورود به شورای دبیری را آوردن یک فرد جدید به «گرایش» قرار می‌داد، در واقع چرخشی کاملاً به‌راستی از جانب او بود. در رابطه با استراتژی کادرسازی و رسیدن به مقام رهبری، در گذشته افراد می‌بایستی در خارج از این گرایش آموزش نظری دیده و بعد برای مدتی طولانی (نه کم‌تر از شش ماه) ساخته می‌شدند تا به عضویت در آیند و بعد از آن بود که کادرسازی شروع می‌شد. کادرسازی یک روند عملی داشت و آن، اینکه اساساً در بحث با دیگران می‌بایستی می‌توانستند از خط‌نظری و سیاسی «گرایش» دفاع کنند. آنچه که در سال‌های اخیر رخ داد اما، برخلاف این اساسنامه بود و مازیار رازی به سرعت عضو می‌گرفت و آن‌ها را به «عضو مشورتی» «گرایش» درمی‌آورد به طوری که این افراد بدون هیچ‌گونه دانش نظری وارد کار عملی می‌شدند و به اصطلاح عضو هم‌برای «گرایش» می‌آوردند و ظرف یکی دو ماه به مقام رهبری این گرایش می‌رسیدند. آیا این در عمل همان ساختار احزاب استالینیستی نیست که فقط اسمش «گرایش»

است. ۲- درحالی که خط سیاسی «گرایش» قرار بود متکی به رشد هسته‌های مخفی حزب پیش‌تاز کارگری انقلابی و سوسیالیستی باشد و نه متکی به تغییرات سیاست‌های امپریالیستی در منطقه، از زمان پیش از انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن حکومت روحانی، مازیار رازی منتظر ایجاد «گشایشات»ی از بالا بوده است که توسط «ای ال او» و اتحادیه‌های زرد برای پیشبرد اهداف حزب پیش‌تاز رخ دهد. آیا این موضع سیاسی با خط سابق «گرایش» در تضاد نیست؟ به ویژه اینکه این «گشایش‌ها» نه تنها در زمان روحانی صورت نگرفته، بلکه سرکوب‌ها و اعدام‌ها و بی‌کارسازی‌ها هم شدت یافته است. ۳- در همین دوران که مازیار رازی مشغول یک چرخش به راست شدید بود، از رفقای «گرایش» خواست که همه عکس‌های واقعی خود را به روی فیسبوک هایشان بگذارند، اما این طرح با مقاومت برخی از رفقا مواجه شد که بالاخره مازیار رازی از اصرار دست کشید. همزمان از برخی از رفقا خواست که خود را برای اجرای برنامه‌های تلویزیونی آماده کنند و این طرح هم باز با مخالف نسبی برخی از رفقا واقع گردید. از آن پس رفتار او با این رفقا خصمانه شد. به نظر این رفقا اصول مخفی کار «گرایش» در مقطع عملاً زیر پا گذاشته شد. ۴- استفاده ابزاری از اعضا به گونه‌ای پیش‌تر توضیح داده شد و نیز استفاده‌ی ابزاری از موقعیت شاهرخ زمانی نمونه‌ی دیگر از این خط انحرافی می‌باشد که تا انتهای حیات او ادامه یافت.

تشخیص اعضای این کمیسیون در رابطه با ماهیت انحرافی خط سیاسی و حزب پیش‌تاز انقلابی مازیار رازی اخیراً برای همگان محرز شده است، به خصوص پس از شرکت مازیار رازی در برنامه بی بی سی فارسی که می‌توان آن را با بیان او در سمینار ۲۰۱۴ احیای مارکسیستی در آلمان مقایسه کرد.

«بورژوازی از تمام رادیو و تلویزیون‌ها استفاده می‌کند، تمام منابع مالی روزنامه‌ها و غیره دستش است، طبقه‌ی کارگر این اطاقش است، بعد از پنجاه سال مبارزه‌ی طبقاتی یک اطاق دارند همین. اینه، همین من نوعی اگر بورژوا بودم و یا اگر حامل نظرات بورژوازی بودم رادیو و تلویزیون آمریکا در دستم قرار می‌گرفت و کسانی که همین نوع تبلیغات بورژوازی را می‌کنند، می‌بینیم که هستند انواع اقسام «بی بی سی» در اختیارم قرار می‌گرفت، بی بی سی سر مارکسیزم مناظره می‌گذاره ولی از ماها که مارکسیست هستیم دعوت نمی‌کند، بی بی سی وقتی می‌خواهد سر مارکسیزم مناظره می‌گذاره، یکی از مناظره‌کنندگان سوسیال دموکرات است و یکی دیگر کسی که از مارکسیزم برش کرده و این دوتا را به عنوان مارکسیست‌ها می‌آورد تا با هم مناظره کنند. چرا از ما دعوت به عمل نمی‌آورند، اینه به این علت که کسی اونور قضیه را نمی‌شنوه.» لذا از بیانات خود مازیار رازی در اینجا می‌توان این نتیجه را استنتاج کرد که چرا و به چه دلیل بی بی سی حالا میکروفن را در اختیار ایشان گذاشته است. به عبارت دیگر، در این مثلث بی بی سی، یک سوسیال دموکرات و فردی که از مارکسیزم برش کرده، در جمع با حضور مازیار رازی، او در واقع جناح برش کرده از مارکسیزم این مثلث را تشکیل دهد و یا در حالت دوم باید تصور کنیم که بی بی سی اخیراً انقلابی شده که تصمیم به دعوت مازیار رازی گرفته است!

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری